



درخت آسوریک

احسان طبری

(ترجمه از منظومه‌ی پهلوی به نظم پارسی - اشکانیان)



درخت آسوریک

ترجمه از منظومه پهلوی به نظم پارسی

خرما بنی از آسور (بابل) که مظهر فرهنگ بربر و بیابانی است ، با بزی از سرزمین ایران ، که مظهر تمدن شبانی اقوام ساکن آن است ، در باره آن که کدام يك از آن دو بیش تر و به تر به مردم ، به دین و به بسط تمدن خدمت می کند، مناظره ای سخت در می پیوندند . هر يك در باره فضیلت های خود شمه ای می گویند. سرانجام بز، بر درخت خرما ، در این مناظره کوتاه، چیر می شود .

مضمون این منظومه باید بسیار کهن، و مطابق يك حدس منطقی ، می تواند حتی به سه الی چهار هزار سال پیش ، به دوران تصادمات اولیه قبایل ساکن ایران با آسوریان مربوط باشد . آنچه که این حدس را تقویت می کند آن است که نقش بز به شکل طبیعی یا سمبولیک در آثار باقی مانده از این دوران ها دیده می شود و نیز نقش درخت خرما. نکته جالب در این منظومه آن است که درخت خرما با بز، که هر يك با ایجاد محصولات متنوعی در پایه دو نوع تمدن قرار دارند ، مورد مقایسه مشخص قرار می گیرند . روشن است که این افسانه بعدها یعنی در زمان اشکانیان در منظومه ای که سراینده ای کهنام به زبان پهلوی سروده ، رنگ زمان به خود گرفته و برخی اشارات مذهبی و غیر مذهبی بدان



افزوده شده است .

با این حال بعضی از این مراسم مذهبی که در منظومه بدان ها اشاره رفته است (مانند : نوشیدن عصاره گیاه مقدس هوم) از مراسم بسیار کهن است و ممکن است از همان ایام بلستانی در زمینه اولیه این منظومه از آن یاد شده باشد .

در منظومه « درخت آسوریک » نکات و اشارات جالبی در باره اشیاء و محصولات و «حیات اقتصادی» آن ایام دور وجود دارد . مثلاً می توان از روی این منظومه دانست که پزشکان داروی خود را در صندوق ها (تبتکوها) نهاده، بر دوش می کشیدند ، یا بازرگانان کالاهاى مختلف خود را در انبان های چرمین حمل می کردند و یا سپاهیان دژهای دشمن را با جنگ افزارهایی به نام «بلکن » و « کشکنجیر » می گشودند و یا تیراندازان هنگام تیر افکندن انگشتانه چرمین در انگشت می کرده اند و غیره و غیره .

منظومه با روح طرف گیری شدید نسبت به دین و قومیت خود و علیه دین و قومیت مخالف نوشته شده و سراینده گمنام کوشیده است تا با دلیل تراشی های مختلف برتری « بز » مورد علاقه خود را بر « خرماى » مورد علاقه دشمن ثابت کند و موافق میل خود مناظره را به پیروزی بز ختم می کند .

فن مناظره بعدها در ادبیات پارسی به وسیله شاعران بزرگی چون اسدی طوسی و دیگران دنبال شد و از میان شاعران روزگار ما پروین اعتصامی آن را تا مقام مناظرات اجتماعی و فلسفی گیرا و ژرف اوج داد .

در باره این منظومه کهن و شیوه هنری آن مانند ملوس و مشخص بودن تعبیر ، ایجاز و سادگی بیان، ابتدایی بودن منطق و تفکر که شیوه آن را به شیوه آثار فولکلوریک همانند می سازد می توان مطالب بسیاری گفت ، ولی ما این کار را به دقت و امعان نظر خواننده



واگذار می کنیم .

« درخت آسوریک » مانند « یادگار زیران » یکی از کهن ترین نمونه های شعر پهلوی است که از دوران اشکانی منشأ می گیرد و نگارنده آن را از روی متنی که ماهیار نوایی به دست داده چند سال پیش به پارسی برگردانده است . وزن منتخب برای شعر فارسی، با وزنی که به عقیده استاد معروف پهلوی شناس و . ب. هنینگ منظومه «درخت آسوریک» در آن سروده شده کمابیش نزدیک است . ترجمه فارسی در بخش عمده خود ، متن را از جهت مفهوم و لفظ منعکس می کند. تنها در مواردی چند، به اقتضای نیاز شعری مترجم الفاظ یا جملات کوچکی به ناچار افزوده و یا برخی عبارات مبهم را با تغییری که به نظر وی ممکن می آمده ، بیان داشته است . تا آن جا که مترجم اطلاع دارد این نخستین ترجمه منظومی است که از « درخت آسوریک » به فارسی انجام می گیرد و می تواند یک مناظره بسیار کهن را با بیان شعری به پارسی زبانان عرضه دارد . برخی واژه های متروک که در متن ترجمه به کار رفته در حاشیه توضیح داده شده است .



درختی رُسته اندر کشور آسور زشت آیین
بُنش خشک و سرش تر، برگ آن مانده‌ی زوبین
بَرِ آن چون بَرِ انگور، در کام کسان شیرین.
شنیدستم که شد با بز، درخت اندر سخن بازی
که: «از تو برتر و والاترم در چاره‌پردازی
به «خونیرس» که مرز چارم گیتی ست، همسان نیست،
درخت دیگری با من به زیبایی و طنازی.



چو بار نو بر آرم، شه خورد زان بار خوب من
فرسب بادبان و تخته‌ی کشتی ست چوب من
سرای مردمان را برگ و شاخم هست جارویی
برنج و جو فرو کوبد، گواز غله کوب من
همیدون موزه بهر پای برزیگر ز من سازند
دم آهنگران، بر کوره‌ی آذر ز من سازند
رَسَن بر گردن تو در بیابان در، ز من سازند
مر آن چوبی که کوبیدت شبان بر سر، ز من سازند



تبنکو بهر داروی پزشکان زمین باشم

به دهگان شیر و مر آزادگان را انگبین باشم

به تابستان به فرق شهریاران جاگزین باشم

چو آتش را برافروزم سراپا آتشین باشم

به مرغان آشیانم، سایبانم بهر رهپویان

ز تخم من به بوم تو درختی نو شود رویان

اگر مردم، نیازارندم این گیسوی جادویم،

به جاویدان درخشان است چون گیسوی مهرویان



هر آن کس بی می و نان ماند و بی تدبیر می گردد

ز بارم می خورد چندان، که تا خود سیر می گردد. «

بجنابانید سر آن بز، که: « با این هرزه پردازی

کجا هر ناکسی در رزم بر من چیر می گردد؟ »

پاسخ بز به درخت خرما:

« درازی همچو دیو و کاکلت ماند به یال او

که در دوران جمشیدی و آن فر و جلال او

همه دیوان پر آزار در بند بشر بودند



سرت شد زردگون، گویا به فرمان و مثال او

اگر در نزد گفتارت پیرهیزم ز آشفتن

(که دانا نزد نادان بردباری را نهد برتر)

چه سان آخر توانم دعوی خام تو بشنفتن؟

وگر پاسخ دهم، آن نیز کاری هست نا درخور

مرا ننگی گران باشد به گفتت پاسخی گفتن.

ز مرد پارسی بشنیده ام افسون کار تو

که خود باشی گیاهی بی خرد، بی سود بار تو



چو گاوانت گُشن باید نهادن، تا به بار آیی
که تو خود روسپی زادی و بانر، در کنار آیی
مرا، هر مزد و رجاوند و دادارست پشتیبان
عبث با چون منی، ای دیو، سوی کارزار آیی
ستایم کیش مزدا را که اینزد داد تعلیمش
به «گوشورون» و گاه «هوم نوشیدن» منم نیرو
که شیر از من بود، وقت نماز و گاه تکریمش
ز من سازند بهر زاد و توشه: کیسه و خورجین



ز چرم من کمر سازند زیبا و گهر آگین

به پای مرد آزاده، منم آن موزه‌ی چرمین

به دست خسروان انگشت‌بان، مشکم به دشت اندر

که آب سرد از آن ریزند در هر جام و هر ساغر

ز من دستار خوان سازند و بر آن سور آریند

مر آن سور کلان و سفره‌ی پُر نور آریند

به پیش شهریاران پیشبندم چون که دهیوپد

بیاراید سر و روراه، هماره در برَش آید



ز چرمم - نامه و طومار باشد - دفتر و پیمان

بر آن گردد نبشته: مایه‌ی آرایش دیوان

زمن زه بر کمانست و کمان بر شانهِی مردان

برک از من کنند و جامه‌های فاخر اعیان

دوال از من کنند و بند و زین و زینت اسبان

نشیمن‌گه به ژنده‌پیل بهر رستم‌دستان

و یا اسفندیار گو چو گردد عازم میدان

نبگشاید مر آن بندی که از چرمم شود محکم



نه از «بلکن»، نه «کشکنجیر»، کان دژها زند بر هم

همان انبان بازرگان ز من سازند، کاندرا آن،

به هر سو می کشد «پُست» و پنیر و روغن و مرهم

در آن انبان به نزد شهریار آرند زی بستان

ز کافور و ز مشک و خز که آید از تخارستان

فراوان جامه‌ی شهوار، اندر بر نگارستان

ز پشم من بود تشکوک و «کُستی» در تن مؤبد

کنیزان را به تن از من، بسی دیبای زنگاری



ز موی من رسن بر گردن گاوان پرواری
مرا شاخی کَشَن بر پشت همچون شاخ آهویان
به سوی بحر «وَرکش» می روم از مرز هندویان
از این گه تا بدان گه، زین زمین تا آن زمین پویان
به هر جا مردمی یابم، نژاد و چهره رنگارنگ
گهی سگ سار، گه بر چشم، گه بر آب، گه بر سنگ
مکان بگزیده هر یک در بسیط تیره خاک خود
گهی از گوشت، گه از شیر من جسته خوراک خود



ز من این قوم کارِ روزیِ خود، راست می‌سازند

ز من «افروشه» و شیر و پنیر و ماست می‌سازند

فراوان است و گوناگون همی محصول و بار از من

بین چون بهره یابد شهریار و کوهیار از من

ز دوغم کشک می‌سازند بهر کاخ سلطانی

چو هنگام پرستش گشت در درگاه یزدانی

به روی پوستم مزداپرستان «پادیاب» آرند

ز من، وز چرم من باشد چو گاه دست‌افشانی



به شادی چنگ بنوازند و تنبور و رباب آرند

بهای من، بهای تو، نه یکسان است، خرما را،

پشیزی نیز بس باشد ولی با ده درم نتوان،

خریدن چون منی را از شبان، چون تونی ام ارزان

مرا این سود و نیکی و دهش باشد به بوم اندر

سخن زرینه راندم نزدت ای خرمابن بی‌بر

چه سود از این سخن، گویی برافشاندم در و گوهر

به نزدیک گرازی، یا نوازم چنگ جان‌پرور



به پیش اُشترِ مستی، که جز شیون نکرد از بر
که هر کس از نهاد خویش دارد طینتی دیگر
چرا گاهم همه خوش بو، به گه سار فلک فرسا
گیاه تازه آنجا می چرم، وارسته از غم‌ها
ز آب سرد چشمه، تشنه کام من، بر آسوده
تویی، چون میخ جولاهان، به خاکی گرم کوبیده



پیروزی بز در مناظره،

بدین گفتار خویش پیروز شد بز بر حریف خود

مر آن خرمابن بیچاره خامش شد به لیف خود

پایان،

خوشا آن کس که از بز کرد این زیبا سرودِ من

و یا بنوشت آن راه، اوست در خورد درودِ من

به گیتی دیر بادا زیستش، خصمش فنا بادا!

تنش شاد و دلش شاد و روانش بی بلا بادا!



زیرنویس:

Henning

فرسپ: دیرک کشتی

گواز: افزار غله کوبی؛ دنگ؛ هاون

تبنکو: صندوق

گشن نهادن: آمیزش مصنوعی دادن

ورجاوند: مقدس

گوشورون: عید مذهبی

هوم: عصاره گیاه مقدس

انگشتبان: انگشتانه‌ی چرمین برای تیراندازی

دستارخوان: سفره

دهیوید: فرمانده کشور

بلکن: قلعه کوب

کشکنجیر: قلعه کوب؛ افکن

پُست: حلوا

تشکوک: جامه‌ی سفید

کُستی: کمر بند مذهبی

ورکش: خزر

افروشه: نوعی از لبنیات

پادیاب: وضو

نقل از: «سفر جادو» نوشته احسان طبری